

جای پای سخنی خالی بود

باسرگاه دل تو تنها
ترس افتادن آهی تا برگ
هست جز لحظه ی کوتاهی نیست
که شکسته ست تن شیشه تگرگ

هر کجا شکل پریشانی بود
هر کجا خاک بدون مهتاب
دست دلبسته به دنبال کسی
که چه بودند همه جز مرداب

خواب از چشمه گذشت
سنگ در سجده شکست
نه کسی در نفس خاک شکفت
واژه هایی که همه بی رؤیا
از تو بودن سخنی هیچ نگفت
آنکه باید می گفت از فردا

تو اگر می آیی قاصدک را به صداقت پر کن

از خلال شب بی پروازی
دست یک دوست نشان چون یک گل
انتهای نفسش آوازی

در بلندای سکوت غم ما از ما بود
دل ما را نربود از روزن
کاش جای سخنی خالی بود
کاش حس هوسی بود به تن

تو نبودی تا ما نفسی تازه شویم

دست در موی زلال آبی
با تو تا بغض تو اندازه شویم
چشم بگشوده به سوی خوابی

مزدا شاهانی(علیرضابنای شاهانی)
(آلبوم شعر نفس گیر اجرا: کاوه یغمایی)